

زمینه‌ها و ماهیت بحران در خلافت عباسی

در دوره‌ی خلافت مقتدر (۲۹۵-۳۲۰ ه.ق)

محمد احمدی منش^۱

چکیده: این نوشتار به مسئله‌ی انحطاط دولت عباسیان در آغاز سده‌ی چهارم هجری قمری می‌پردازد که با تصرف بغداد به دست معزالدوله (۳۳۴ ه.ق) به نهایت خود رسید. یکی از مراحل مهم در روند انحطاط اقتدار سیاسی - نظامی این دولت، در زمان مقتدر بالله روی داد و آن، بر هم خوردن تعادل و توازن میان اجزای نظام عباسی بود. در این نوشتار با ایجاد پیوند میان سطوح تحلیلی زمان-مند (تاریخی) و هم‌زمانی (ساختاری)، عوامل و زمینه‌هایی که به مختل شدن کارایی نظام سیاسی عباسیان انجامید، در سه سطح زمان تاریخی تشریح می‌شوند. تمرکز این نوشتار بر مرحله‌هایی از فرایند پیش‌گفته است که در دوره‌ی خلافت مقتدر روی داد. به‌عنوان نتیجه می‌توان گفت تنگناهای اقتصادی‌ای که عوامل آن در درازمدت شکل گرفت و تداوم یافت، به همراه تحول در ساختارهای نظامی و اداری، سرانجام به ایجاد بحران انجامید. عدم کارآمدی دیوان‌سالاری، و عدم توانمندی کنش‌گران غیرنظامی در مهار کردن آن، منجر به بر هم خوردن تعادل و توازن میان اجزای نظام حکومتی عباسیان، و نهایتاً ناکارآمدی آن در رویارویی با چالش‌های پیش‌رو منتهی گردید. این امر راه را برای دخالت گسترده‌ی نظامی‌پیشگان و ایفای نقش فعال از سوی آنان گشود.

واژه‌های کلیدی: دولت عباسی، مقتدر، دیوان‌سالاری، نظامی‌پیشگان

۱ دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه تهران Mam.ahmadimaneh@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۱/۱/۱۸، تاریخ تأیید: ۹۱/۴/۱۵

Backgrounds and Nature of Crisis during al – Muqtadir billah Reign

Mohammad Ahmadimanesh¹

Abstract: This essay deals with the decline of the Abbasids at the beginning of the fourth century, which culminated in conquering of Baghdad by Muiz ud- Dawla (334 AH). A major factor in decreasing the dynasty politico-military authority was the disturbance of equilibrium and balance between the elements of the Abbasid System, during the Caliph al-Muqtadir billah. In this essay, the factors influencing the functionality of the Abbasid political system will be assessed both diachronically and synchronically, in three levels of timing. The above factors will be emphasized specifically during the reign of al-Muqtadir billah. It seems that economic difficulties, their causes had been in work for a long time, together with changes in political and administrative structures, eventually led to a crisis. Inefficacy of bureaucracy and inability of the non-military actors in controlling it, led to disturbance of equilibrium and balance between the elements of the Abbasid governmental system and its inefficacy in facing the challenges. This issue resulted in interference of the military and their active involvement.

Keywords: Abbasid Dynasty, al-Muqtadir billah, Bureaucracy, Abbasid Military Persons.

1 Ph.D. Student of Islam History, Tehran University Mam.ahmadimanesh@gmail.com

مقدمه

این نوشتار بر آن است عوامل زمان‌مند یا تاریخی و غیرزمان‌مند یا ساختاری‌ای را که در آغاز سده‌ی چهارم هجری قمری به کاهش کارایی و نیز برهم خوردن تعادل در نظام سیاسی - اداری عباسیان انجامیدند، مورد بررسی قرار دهد. در میان نظریه‌های اجتماعی، مفهوم «تعادل» بیش‌تر توسط کارکردگرایان مورد واکاوی قرار گرفته است. در این دیدگاه، تعادل هدف و غایتی است که نظام به سوی آن حرکت می‌کند.^۱ از دیدگاه پارسنز، هر نظام اجتماعی نیازهایی دارد که باید برآورده شوند تا آن نظام پابرجا بماند. به همین ترتیب، اجزایی هم دارد که برای برآوردن آن نیازها عمل می‌کنند. به طور کلی همه‌ی نظام‌های پویا گرایش به تعادل یا نوعی رابطه‌ی پایدار و متوازن میان اجزای گوناگون، و حفظ خود دارند. پارسنز چهار کارکرد ضروری برای همه‌ی نظام‌ها شناسایی کرده است که عبارت‌اند از: تطبیق (سازگاری)، دستیابی به هدف، یک‌پارچگی، و نگاه‌داشت الگو. هر نظامی برای زنده ماندن و حفظ تعادل باید بتواند این چهار کارکرد اصلی را انجام دهد. به سخن دیگر، از دید کارکردگرایی، در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توان نظامی اجتماعی را در حالت تعادلی حفظ نمود، گفته می‌شود که اگر نظام‌ها به چهار کارکرد بنیادین خود به درستی عمل کنند، دچار فروپاشی نخواهند شد؛ و گرنه با پیدایش حالت غیرتعادلی، نهادهای سیاسی و اجتماعی در بدترین حالت ممکن است سرنگون گردند.

به هر روی، در این‌جا «حالت تعادلی» یک نظام، وضعیتی انگاشته می‌شود که در آن عناصر نظام به گونه‌ای با هم ارتباط می‌یابند که هر یک، عامل تصحیح‌کننده‌ای برای تغییرات مخرب در دیگری به شمار می‌رود و در کلیت خود قادرند کارکردهای کلی نظام را به گونه‌ای مستمر و پایدار انجام دهند.^۲ چنین فرض می‌شود که در یک نظام یا مجموعه‌ی سامان‌مند، وضعیت غیرتعادلی هنگامی پیش می‌آید که اجزاء و عناصر دیگر قادر به انجام دادن نقش‌های نهادی و کارکردهای خود نباشند. در نتیجه‌ی چنین وضعی، ممکن است برخی از نقش‌ها میان اجزاء جابه‌جا گردند. به سخن دیگر، برخی از اجزاء، نقش‌ها یا کارکردهای پیشین خود را از

۱ ویلیام اسکیدمور (۱۳۸۵ش)، تفکر نظری در جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی علی‌محمد حاضری و دیگران، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چ ۱، ص ۱۷۸.

۲ چالمرز جانسون (۱۳۶۳ش)، تحول انقلابی (بررسی نظری پدیده‌ی انقلاب)، ترجمه‌ی حمید یاسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چ ۱، ص ۶۴.

دست می‌دهند و کارکردهای تازه‌ای به دست می‌آورند که پیش‌تر عهده‌دار نبودند و یا از بنیاد برای ایفای آن‌ها به وجود نیامده‌اند. این پدیده هنگامی روی می‌دهد که اجزای نظام ظرفیت انطباق و سازگاری با شرایط جدید پدید آمده و حفظ نقش‌های نهادی پیشین خود را نداشته باشند. در مورد خلافت عباسی، در نتیجه‌ی چنین فرآیندی، نهادهای وزارت، دیوان‌سالاری، خلیفه و دربار، توان انجام‌دادن کارکردهای رسمی و یا غیررسمی اما پراهمیت خود را که برای حفظ تعادل و ثبات در نظام خلافت بایسته بود، از دست دادند. این وضعیت، در سال‌های نخست سده‌ی چهارم هجری قمری و در زمان خلافت مقتدر (۲۹۵-۳۲۰هـ.ق) با آهنگی شتابان‌تر روی داد. در این شرایط، کنش‌های اراده‌گرایانه‌ی نظامی‌پیشگان، جای سازوکارها و قواعد رسمی و غیررسمی را در نظام سیاسی عباسی گرفتند. در نتیجه‌ی این فرایندها، نظامی‌پیشگان به تصمیم‌گیرندگان و اداره‌کنندگان واقعی دولت عباسی تبدیل شدند و وزیران و دیوان‌سالاران و خلیفه و اطرافیان وی را کنار زدند. ایجاد منصب «امیرالامراء» بی‌آمد فرجامین این شرایط بود که در زمان جانشینان مقتدر رخ داد. با ایجاد این نهاد، امیران نظامی به طور رسمی اختیارات وزیران را هم در دست گرفتند.

برای ردیابی فرآیندی که به چنین بی‌آمدهایی انجامید، یک بررسی تاریخی بایسته است. این بررسی زمان‌مند را می‌توان در سه سطح زمان تاریخی پی گرفت: سطح نخست، به ساختارها و تغییرات کلان در درازمدت مربوط است؛ سطح دوم، به فرایندهای میان‌مدتی مربوط می‌شود که در طول یک یا دو نسل از عمر معمول انسان روی می‌دهند؛ و سطح سوم، به کنش و رویدادها در بازه‌ی زمانی کوتاه می‌پردازند. اشاره به این نکته هم ضروری می‌نماید که «رویداد»های سطح سوم در بیشتر موارد تعیین‌کننده‌ی زمان، مکان، و کیفیت یا چگونگی رخ دادن یک حادثه یا تحول قلمداد می‌شوند، و نه مقدرکننده‌ی وقوع و یا عدم وقوع آن.^۱ ماهیت اصلی تحول‌ها و رخدادها در درجه‌ی نخست تحت تأثیر زمینه‌ها و عوامل بلندمدت و میان‌مدت مشخص می‌شود.

دوره‌ی خلافت مقتدر هنگام برخورد فرآیندهای ساختاری و پدیده‌های تاریخی‌ای بود که در میان‌مدت و بلندمدت شکل گرفتند. این پدیده‌ها با رویدادها و زمینه‌های روزگار خلافت

۱ این اشاره بدان معنا نیست که تأثیر بنیادین برخی رویدادها در جریان‌های تاریخی نفی شوند؛ اما این گونه رخدادها اندک‌اند، و در بسیاری موارد هم نمی‌توان با قطعیت و اطمینان به تأثیر حتمی و قطعی آن‌ها، بدون در نظر آوردن جریان‌ها و ساختارها، حکم نمود.

مقتدر درهم آمیختند و زمینه‌ساز تحولی مهم در تاریخ خلافت عباسیان شدند. این تحول به‌طور خلاصه عبارت بود از ناکارآمدی نظام و دستگاه حکومتی عباسیان، و ناتوانی آن در ادامه‌ی روند طبیعی حیات خود؛ و در نتیجه، افتادن زمام اداره‌ی این حکومت به دست نظامی‌پیشگان.

پس از حدود یک سده اقتدار خلافت عباسی، در زمان خلافت معتصم بود که هم‌زمان با ورود عنصر ترک در کنار ایرانیان و اعراب، روند افول سیاسی دستگاه خلافت هم آغاز گردید. این روند انحطاط که می‌توان آن را فرایند تمرکززدایی از قدرت سیاسی هم قلمداد کرد، در دو گستره‌ی مکانی و کمابیش هم‌زمان با یکدیگر صورت گرفت. از نظر مکانی، گستره‌ی نخست این فرایند تمرکززدایی ایالت‌های دور و نزدیک خلافت، و گستره‌ی دوم آن، مرکز سیاسی، یعنی مجموعه‌ی دستگاه خلافت در بغداد بود. امارت‌های استکفاء و استیلاء که در بخش‌های گوناگون قلمروی خلافت پدید آمدند، اگر چه در بیشتر موارد خود را فرمان‌بردار خلیفه‌ی بغداد می‌دانستند، اما در عمل مستقل از آن بودند.^۱ شکل‌گیری این امارت‌ها چند بی‌آمد داشت: یکی این که درآمدهای بغداد از مالیات سرزمین‌های زیر سلطه کاستی گرفت. در همان حال، خلیفه ناگزیر از آن بود که برای مهار نمودن یا محدود ساختن روند پیدایش این گونه امارت‌ها، نیروهای نظامی را تجهیز و گسیل نماید. این امر به معنای افزایش هزینه‌های نظامی، و یا دست‌کم، کاهش نیافتن این هزینه‌ها در طی چندین دهه بود. در این میان، کاهش درآمدهای حکومت، علت‌های دیگری همچون انحطاط اقتصاد کشاورزی در عراق هم داشت.^۲

در کنار این‌ها، با روند تکامل ساختار اداری و نظامی خلافت عباسی و گسستن ایالت‌هایی که سپاهیان وفادار بدان را فراهم می‌کردند، نیروی نظامی بغداد هر چه بیشتر به سربازان مزدوری متکی می‌شد که برای انجام‌دادن خدمات سپاهی‌گری پرورش می‌یافتند و سازمان‌دهی می‌شدند. بیشتر سربازان جدید از میان ترکان به خدمت درآمدند. این نظامیان ترک، رفته‌رفته «حرفه‌ای» شدند؛ یعنی گروهی بدون انگیزه‌های درونی یا وفاداری عمیق که جز جنگ‌آوری و امور وابسته بدان، نقش و مهارت و دل‌بستگی‌ای نداشتند و منافع خود را نیز تنها از همین طریق تأمین می‌کردند. این عوامل، در کنار شیوه‌ی استخدام و سازمان‌دهی گروهی این سربازان، به فرجام بدان‌جا

۱ محمد سهیل طقوش (۱۳۸۳ش)، *دولت عباسیان*، ترجمه‌ی حجت‌الله جودکی، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، صص ۱۸۳-۱۸۵.
 ۲ نک: نادر نادری (۱۳۸۴ش)، *برآمدن عباسیان*، ترجمه‌ی عبدالحسین آذرنگ، تهران: انتشارات سخن، چ ۱، صص ۱۲۳-۱۳۴؛ نیز آدام متز (۱۳۶۴ش)، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ترجمه‌ی علیرضا ذکاوتی قراقرلو، ج ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۱۵۳.

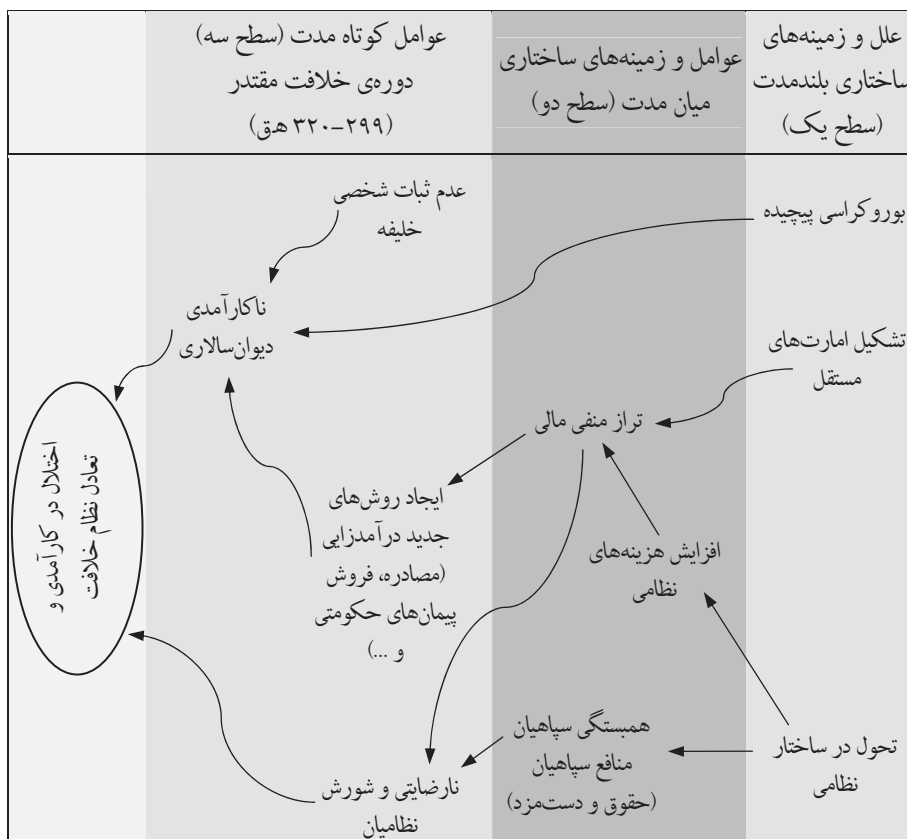
انجامید که انسجام درونی دسته‌های سپاهی، در تضاد با پیوند و وابستگی آن‌ها به مصالح دولت عباسی، تقویت گردید و گاه حتی از آن هم‌پیشی می‌گرفت. این فرایند در طول بیش از یک سده روی داد. در واقع، دستگاه خلافت در این مدت نتوانست این سپاهیان حرفه‌ای مزدور را به گونه‌ای هم‌آهنگ با الگوها و هدف‌های خویش سامان دهد. کارایی این ساختار جدید نظامی، به شدت متکی به پرداخت به‌هنگام دست‌مزدها و خرسند نگاه داشتن سربازان و سالاران، به‌ویژه از نظر مالی، بود. در غیر این صورت، اینان در هر فرصتی و در بزنگاه‌ها، به نیروهای واگرا و یا حتی شورشی تبدیل می‌شدند.

تاکنون به سه پدیده‌ی درهم تنیده اشاره کرده‌ایم: کاهش درآمدهای مالیاتی ناشی از شکل‌گیری دولت‌های پیرامونی و برخی عوامل دیگر؛ حجم بالای هزینه‌های نظامی به دلیل لزوم مهارنمودن و محدود ساختن روند واگرایی سیاسی و پیدایش دولت‌های پیرامونی؛ و تحول نیروهای نظامی پشتیبان خلافت به سوی حرفه‌ای شدن و ترجیح منافع درونی بر مصالح فراگیر دولت عباسی.

به آنچه گفته شد، عامل دیگری را هم می‌توان افزود و آن همانا پیچیده شدن نظام اداری و دیوان‌سالاری عباسیان است. این عامل بی‌آمد تکامل نظام دیوانی و حکومتی عباسیان بود و سبب گردید کارایی فردی خلیفگان و وزیران برای سامان‌دادن و اداره‌ی امور دولت محدود شود. مقایسه‌ی نقش برجسته و سرنوشت‌ساز وزیرانی چون فضل‌بن‌خالد برمکی با وزیران برجسته‌ی خلافت در سده‌ی چهارم هجری قمری، اثر این عامل را به‌خوبی نمایان می‌سازد. با این حال، این پدیده‌ی یاد شده در بسیاری از نظام‌های سیاسی تاریخی روی داده است و نمی‌توان آن را در شمار ویژگی‌های خاص خلافت عباسی به شمار آورد.

عوامل پیش‌گفته فرایندهای کلانی هستند که از آغاز سده‌ی سوم هجری قمری آغاز شدند. بی‌آمدهای آن‌ها را در سطوح خردتر نیز می‌توان دنبال نمود. مجموع این عوامل و بی‌آمدها، و پیوستگی ایشان با یکدیگر در سه سطح تاریخی در تصویر زیر نشان داده شده است:

نمودار یک



۱. بحران مالی و پی‌آمدهای آن

دوره‌ی خلافت المعتمد بالله (۲۵۶ - ۲۷۹ ه‍.ق)، المعتمد بالله (۲۷۹ - ۲۸۹ ه‍.ق) و المکفی بالله (۲۸۹ - ۲۹۵ ه‍.ق) را می‌توان عصر بازیابی قوای خلیفگان عباسی پس از انحطاط این حکومت در نیمه‌ی نخست سده‌ی سوم هجری قمری دانست.^۱ این انحطاط، از زمان متوکل آغاز شد و مهم‌ترین نمود آن چیرگی سرداران و سپاهیان ترک بر خلفا بود. سه خلیفه‌ی نام‌برده توانستند با بهره‌مندی از اقتدار شخصی^۲ و نیز خلاء قدرت ناشی از دسته‌بندی میان گروه‌های ترک،

۱ محمدسهیل طقوش، همان، صص ۱۹۲-۱۹۳.

۲ البته در مورد معتمد، موفقیت او بیش‌تر و ام‌دار برادرش موفق بود که بر وی و دستگاه خلافت چیرگی داشت.

سلطه‌ی خود را بر دستگاه حکومتی را تجدید نمایند. معتمد به یاری برادرش موفق توانست تهدید صفاریان، زنگیان و طولونیان را از سر بگذراند؛ معتمد سازمان اداری و امور مالیاتی و بیت‌المال حکومت را بازسازی کرد؛^۱ و مکفی نیز موجودی خزانه را افزایش داد^۲ و تهدید نیرومند قرمطیان شام و عراق را هم مرتفع ساخت. از این رو، هنگامی که مقتدر به خلافت رسید، خزانه در وضعی مطلوب قرار داشت و بخش بزرگی از چالش‌های تهدید کننده‌ی اساس خلافت، بر طرف شده بود. با این حال، هنوز تهدیدهای فراوانی، مانند قرمطیان در شام و بحرین و جنوب عراق و یورش‌های رومیان، وجود داشت که گرچه برای بنیان خلافت تهدیدی به شمار نمی‌آمدند، اما نیروی نظامی خلافت را به خود مشغول می‌نمودند و موجودی خزانه را در خود فرو می‌بردند. این نکته را هم باید افزود که بهبودی مالی‌ای که در این زمان برای خلافت عباسی حاصل آمد، در مقایسه با وضع آن در سده‌ی دوم هجری قمری درخشندگی زیادی نداشت. مقایسه‌ی مقدار موجودی بیت‌المال در دوره‌های مختلف این روند را آشکار می‌سازد:

جدول یک

زمان	مرگ منصور (۱۵۸ هق)	مرگ هارون (۱۹۳ هق)	مرگ متوکل (۲۴۷ هق)	مرگ معتمد (۲۸۹ هق)	آغاز خلافت مقتدر (۲۹۵ هق)
موجودی بیت‌المال	۶۰۰ میلیون درهم و ۱۴ میلیون دینار (۵۴ میلیون دینار) ^۳	۴۸ میلیون دینار ^۴	۴ میلیون دینار و ۷ میلیون درهم (۴/۵ میلیون دینار)	۱۰ میلیون دینار ^۵	۱۵ میلیون دینار ^۶

۱ متر، همان، ص ۹۵؛ محمدکاظم مکی (۱۳۸۳ش)، تمدن اسلامی در عصر عباسی، ترجمه محمد سپهری، تهران: انتشارات سمت، ج ۱، ص ۲۰۳. معتمد در هنگام مرگ ده میلیون دینار در بیت‌المال خاصه ذخیره کرده بود. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (۱۳۷۴ش)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۶۲۸. ابن طقطقی گوید معتمد هنگام مرگ بین سیزده تا نوزده میلیون دینار از خود باقی گذاشت: محمد بن علی بن طباطبا (معروف به ابن طقطقی) (۱۳۶۰ش)، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلیایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲، ص ۳۵۱. شاید این رقم اخیر مربوط به جمع بیت‌المال عامه و خاصه و ثروت‌های غیرنقدی باشد.

۲ وی موجودی خزانه‌ی خاصه را به ۱۵ میلیون دینار افزایش داد. عزالدین علی (ابن اثیر) (۱۳۷۱ش)، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۱۹، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ص ۷۶؛ شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی (۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، ج ۲۲، بیروت: دارالکتب العربی، ط الثانية، ص ۲۱.

۳ مسعودی، همان، ج ۲، ص ۳۱۲؛ هر ۱۵ درهم معادل یک دینار گرفته شده است.

۴ مکی، همان، ص ۲۲۱ (به نقل از ابن مسکویه).

۵ مسعودی، همان، ج ۲، ص ۵۲۰.

۶ همان، ج ۲، ص ۶۲۸.

۷ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۷۶.

تنگناهای اقتصادی در روند کاهش مبلغ خراج نیز آشکار است:

جدول دو

زمان	هارون الرشید	معتصم (حدود ۲۲۵ هـ.ق)	مقتدر (۳۰۶ هـ.ق)	مقتدر (۳۱۵ هـ.ق)
مبلغ خراج	بیش از ۵۰۰ میلیون درهم ^۱	۳۹۳ میلیون درهم ^۲	حدود ۱۴ میلیون دینار، یا ۲۸۰ میلیون درهم ^۳	۴/۹ میلیون دینار و ۷۴ میلیون درهم ^۴

کاهش درآمدهای خلافت هم‌زمان بود با جدا شدن بخش‌هایی از قلمروی خلافت عباسی از پیکره‌ی آن.^۵ اگرچه امارت‌های جدید هدایایی به بغداد می‌فرستادند، اما این هدایا نمی‌توانست جای‌گزین مالیات‌هایی شوند که پیش‌تر به سوی بغداد ارسال می‌شد. در دوره‌ی مقتدر، عراق، آذربایجان، شام و جزیره، بخش‌های باختری ایران، و از ۳۰۶ هـ.ق به بعد، مصر، تنها نواحی‌ای بودند که خلیفه امیر آن‌ها را تعیین می‌کرد و مالیات‌شان را می‌ستاند.

دیگر نواحی قلمروی خلافت، از گستره‌ی نفوذ مستقیم بغداد بیرون رفته و زیر سلطه‌ی دولت‌هایی چون سامانیان، صفاریان، علویان، طولونیان، و قرمطیان درآمده بودند. در مناطق زیر نفوذ نیز تسلط پایداری وجود نداشت و مالیات آن‌ها به طور منظم به بغداد فرستاده نمی‌شد. برای نمونه، در ۳۰۴ هـ.ق مأمور استیفای کرمان بر خلیفه شورید و حتی قصد تصرف فارس را هم داشت، که البته سرکوب و کشته شد.^۶ در آذربایجان و جبال هم در طی سال‌های ۳۰۴ تا ۳۰۷ هـ.ق، یوسف بن ابی‌الساج از فرمان خلیفه سر پیچید، تا این که سرانجام سپاه خلیفه به فرمان‌دهی مونس خادم و با زحمت بسیار دوباره، سلطه‌ی بغداد را برقرار ساخت.^۷ با این حال،

۱ ضیاء‌الدین الریس (۱۳۷۳ش)، *خراج و نظام‌های مالی دولت‌های اسلامی*، ترجمه فتحعلی اکبری، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان، ج ۱، ص ۵۱۲.

۲ الریس، همان، ص ۵۱۷؛ قدامة بن جعفر (۱۳۷۰ش)، *کتاب الخراج*، ترجمه و تحقیق حسین قره‌چانلو، تهران: نشر البرز، ج ۱، صص ۱۶۱-۱۶۳.

۳ حسن بن محمد بن حسن قمی (۱۳۶۱ش)، *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبد الملک قمی، تحقیق سید جلال‌الدین تهرانی، تهران: انتشارات توس، ص ۱۳۱ (هر دینار، ۲۰ درهم).

۴ مکی، همان، ص ۲۲۲؛ به نقل از قدامة بن جعفر (هر دینار، ۲۰ درهم).

۵ یعقوب لیث هنگام مرگ بیش از ۵۰ میلیون درهم و ۸۰۰ هزار دینار در خزانه داشت (مسعودی، همان، ج ۲، ص ۶۰۱). معلوم است که با ایجاد چنین حکومت‌هایی، خلافت چه منابع مهمی را از دست می‌داده است.

۶ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۱۵۳.

۷ همان، ج ۱۹، صص ۱۴۹-۱۵۲.

والیانی که پس از سرکوب یوسف بر این نواحی گماشته شدند، خود نیز به سرکشی پرداختند و از فرستادن منظم مالیات به بغداد خودداری می‌کردند.^۱ در کنار این‌ها، از میانه‌ی سده‌ی سوم هجری قمری، بازدهی کشاورزی عراق که یکی از مهم‌ترین منابع تأمین درآمدهای دستگاه خلافت بود، با کاهش فراوان روبه‌رو شده بود.^۲

بدین ترتیب، در آغاز سده‌ی چهارم هجری قمری، خلافت عباسی بخش بزرگی از درآمدهای خود را از دست داده بود و برای جبران این کاستی، روش‌های دیگری مورد توجه و استفاده قرار گرفت. «مصادره»ی اموال کارگزاران و صاحب‌منصبان پیشین یکی از مهم‌ترین آن‌ها بود. این مصادره‌ها به دارایی‌های کارگزاران دولتی یا کسانی مانند ابن‌حصاص جواهر فروش^۳ که در زد و بندهای سیاسی شرکت داشتند، محدود می‌شد و دارایی‌های دیگران کمابیش از این گونه دست‌اندازی‌ها برکنار بود.^۴

جدول زیر از سیاهه‌ی ابن‌مسکویه از درآمدهای بیت‌المال خاصه‌ی مقتدر در طول دوره‌ی خلافتش، فراهم آمده است.^۵ در این جدول، موجودی خزانه از مبالغ بازممانده از دوره‌ی پیش از مقتدر، درآمدهای مالیاتی، و درآمدهای دیگر، شامل مصادره‌ی اموال کارگزاران، تفکیک شده است:

جدول سه

موجودی پیشین بیت‌المال خاصه (معتضد و مکتفی)	۱۴ میلیون دینار
درآمدهای مالیاتی	۳۱/۶ میلیون دینار (فارس، کرمان، مصر و شام)
مصادره‌ها و فروش املاک ...	۲۴/۷۵۰ میلیون دینار
جمع	۷۰/۳۵۰ میلیون دینار ^۶

۱ همان، ج ۱۹، صص ۱۵۰-۱۵۱.

۲ متز، همان، ج ۱، صص ۱۵۳-۱۵۴.

۳ برای شرح حال وی نک: ابوالفداء اسماعیل بن عمر ابن‌کثیرالدمشقی (۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۶م)، *البدایه و النهایه*، ج ۱۱، بیروت: دارالفکر، صص ۱۵۶-۱۶۹. مسعودی در برآوردی هنگفت، ارزش اموال مصادره شده از وی را ۵/۵ میلیون دینار نوشته است. نک: مسعودی، همان، ج ۲، ص ۶۹۲.

۴ متز، همان، ج ۱، ص ۱۳۹؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۸۱؛ ابوعلی‌بن‌مسکویه‌رازی (۱۳۷۶ش)، *تجارب‌الامم و تعاقب‌الهمم*، ترجمه علی‌نقی منزوی، ج ۵، تهران: انتشارات توس، ص ۵۳.

۵ ابن‌مسکویه، همان، ج ۵، صص ۳۲۵-۳۲۸.

۶ عددی که خود ابن‌مسکویه برای مجموع این درآمدها ذکر کرده، ۶۸/۴۳۰ میلیون دینار است (ابن‌مسکویه، همان، ج ۵، ص ۳۲۸) که با جمع واقعی این اعداد اندکی متفاوت است.

باتوجه به داده‌های دیگر ابن‌مسکویه، می‌توان به کاهش درآمدهای مالیاتی از مناطق دوردست خلافت پی برد. بنابر این داده‌ها، از فارس که در سال ۲۹۹ هجری دوباره به زیر سلطه‌ی مستقیم خلافت درآمد،^۱ سالانه هجده میلیون درهم به بغداد فرستاده می‌شد.^۲ بنابراین، با توجه به نرخ تسعیر ۱۴/۳،^۳ فارس تا سال ۳۲۰ هجری درآمدی برابر با ۲۶/۴ میلیون دینار برای خلافت فراهم نموده است. این در حالی است که کل مالیاتی که در این سال‌ها از مصر و شام که امیرانی نیمه‌مستقل بر آن‌ها حکومت می‌کردند، برای بغداد فرستاده شده، تنها ۳/۶ میلیون دینار بوده است.^۴ هدیه‌هایی که در سال ۲۹۹ هجری از مصر به بغداد فرستاده شد، تنها پانصد هزار دینار بود.^۵

همچنین، می‌توان نتیجه گرفت که درآمدهای ناشی از مصادره‌ی اموال کارگزاران و وزیران، بخش مهمی از درآمدهای دستگاه خلافت را تشکیل می‌داده است. بنابراین، پدیده‌ی مصادره را نباید تنها در چارچوب فساد مالی، کشاکش‌های سیاسی و یا تنبیه کارگزاران فاسد و برکنار شده نگریست. در واقع، مصادره به یکی از راه‌های اصلی کسب درآمد برای دولت و دستگاه خلافت تبدیل گردید که کاهش درآمدهای مالیاتی ناشی از تمرکززدایی سیاسی (به طور عمده) را جبران می‌کرد. باید افزود که مبالغ پیش‌گفته تنها در برگیرنده‌ی مصادره‌هایی است که به بیت‌المال خلیفه واریز می‌شد. در کنار آن باید مقادیر مصادره شده توسط وزیران که آن‌ها را گاه بدون اطلاع خلیفه دریافت و هزینه می‌کردند نیز در حساب آید. برای نمونه، وزیر ابو عبدالله خصیبی در طی چهارده ماه، یک میلیون دینار از طریق مصادره به دست آورد و هزینه کرد.^۶ نیز مبالغی که از ابن‌فرات در برابر مصادره‌های انجام شده در طول سه دوره‌ی وزارت وی ستانده شد، ۴/۴ میلیون دینار بود.^۷

۱ همان، ج ۵، ص ۳۲۴.

۲ همان، ج ۵، ص ۳۲۵.

۳ این نرخ از آن‌جا به دست می‌آید که ابن‌مسکویه در بحث از درآمدهای فارس و کرمان، چهار صد میلیون درم را برابر بیست و هشت میلیون دینار می‌شمارد. یعنی هر دینار ۱۴/۳ درهم (همان، ج ۵، ص ۳۲۵).

۴ همان، ج ۵، ص ۳۲۵.

۵ ابوبکر محمد بن یحیی صولی (۱۹۹۹م)، *قسم من اخبار المقتدر بالله العباسی من کتاب الاوراق*، تحقیق خلف رشید نعمان، بغداد: دار الشؤون الثقافية العامة، ط الاولی، ص ۱۳۸؛ ذهبی، همان، ج ۵، ص ۲۳۷.

۶ ابن‌مسکویه، همان، ج ۵، ص ۲۲۱.

۷ همان، ج ۵، ص ۳۲۵. برای سیاه‌های از این مصادره‌ها به دست ابن‌فرات و فرزندش محسن در طول سه دوره وزارت وی، نک: ابن حسن الهلال بن المحسن صابی (۱۹۹۰م)، *الوزراء او تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء*، مراجعة و تقدیم حسن الزین، بیروت: دارالفکر الحدیث، صص ۱۶۶-۱۶۸.

۲. کانون‌های قدرت سیاسی

در دوره‌ی خلافت مقتدر (۲۹۵-۳۲۰ ه‍.ق) قدرت سیاسی در بغداد در سه کانون توزیع شده بود. این سه کانون عبارت بودند از: دربار خلیفه، دیوان‌سالاری، و نیروهای نظامی. توازن قدرت در میان این سه کانون، به‌ویژه پس از قتل ابن‌فرات، به گونه‌ای بود که هیچ یک از اقتدار و کارایی لازم برای اداره‌ی خلافت عباسیان برخوردار نبودند. این امر زمینه را برای روی کار آمدن افراد وابسته به بدنه‌ی نظامی دستگاه خلافت آماده نمود.

الف. دربار

دو مقام شرطگی بغداد و حجابت یا پرده‌داری، نهادهایی بودند که وابستگان خلیفه فعالانه از آن‌ها برای پی‌گیری خواسته‌های خود بهره می‌بردند. اما شخصیت کانونی در بین نزدیکان خلیفه، مادر رومی‌تبار وی «شعب» بود که همراه با بانوان پیش‌کار قصر که دو تن از برجستگان ایشان «ام‌موسی هاشمی» و «زیدان» بودند، به گونه‌ای فعال در سیاست شرکت داشتند. شخص مقتدر از صفات پدرش معتضد و جدش موفق که خود سررشته‌ی امور را در دست گرفتند، بهره‌ای نداشت. علاقه‌ی وی بیش‌تر به خوش‌گذرانی و خرج کردن ثروت هنگفتی بود که دو خلیفه‌ی پیشین بر جای نهاده بودند.^۱ با این همه، وی به گاه ضرورت قادر بود از چالش‌های پیش‌آمده سربلند بیرون آید؛ چنان که دوبار تلاش مخالفان برای برکنار نمودن وی ره به جایی نبرد.

البته، از چند عامل مهم دیگر هم در تداوم یافتن خلافت او می‌توان یاد کرد. یکی این که توازن قوا در درون نظام خلافت چنان بود که ایجاد اتحاد و همکاری برای کنار نهادن خلیفه به دشواری و با احتمال موفقیت اندک صورت می‌گرفت. همچنان که در دو دفعه‌ای که مقتدر بر کنار گردید، نه فقط همت بلند وی یا قدرت بازدارنده‌ی هوادارانش، بلکه شکاف و چند دستگی در بین شورشیان عامل اصلی بازگشت مقتدر به خلافت بود. در ماجرای ابن‌معتز در سال ۲۹۶ ه‍.ق، فرار ابهام‌آلود حسین‌بن‌حمدان، که بازوی نظامی شورشیان به شمار می‌رفت، به موصل،^۲ مقتدر را به تخت خلافت باز آورد. در ماجرای سال ۳۱۷ ه‍.ق، هم خودداری «پیدگان مصافیه» از همراهی با نازوک و مخالفان مقتدر بود که بازگشت او را ممکن ساخت. در همه

۱ ابن‌مسکویه پس از آن که سیاهه‌ی درآمدهای کلان خلیفه را ذکر می‌کند، در پایان نتیجه می‌گیرد که مقتدر در طول خلافتش هفتاد و اندی میلیون دینار مال را بر باد داده است (ابن‌مسکویه، همان، ج ۵، ص ۳۲۶).

۲ ابن‌اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۷۹.

حال توزیع پول بین سربازان از سوی وزیر یا خلیفه، می‌توانست دست‌کم، وفاداری موقتی بخشی از آن‌ها را تضمین کند. این واقعیتی بود که مقتدر به خوبی آن را می‌دانست و حتی به‌هنگام واپسین رویارویی با شورشیان که به قتل او انجامید، قصد بهره‌گرفتن از آن را داشت. اما این بار، هم خوشنود کردن ناراضیان دشوارتر شده بود و هم خزانه‌ی خالی مقتدر برای توزیع پول میان سپاهیان شورشی بسنده نبود.^۱ دانستن این نکته سودمند است که از آغاز سده‌ی چهارم هجری - قمری، حقوق سربازان و کارمندان به طور ناقص و با تأخیر پرداخت می‌شد؛^۲ و همین امر، توزیع پول در میان آن‌ها را در بزنگاه‌ها، دست‌کم برای دوره‌ای ناپایدار، مؤثرتر می‌ساخت.

همچنین، از نقش مونس خادم در دیرپایی خلافت مقتدر نباید گذشت. وی، از همان نخستین سال‌های خلیفگی مقتدر، سپه‌سالار وی شد و فرمان‌دهی نظامی شام، عراق، و گاه مصر در دست او بود. در بیشتر موارد برخورد با قرمطیان و سرکوبی آن‌ها و رویارویی با یورش رومیان در مرزهای شمال شام و گاه جزیره، بر عهده‌ی مونس بود. وی در رویدادهای سیاسی بغداد نیز همواره وزنه‌ای شایان توجه به شمار می‌آمد.^۳ با این حال، موضع وی در برابر مقتدر کمابیش مشفقانه و از روی همدلی بود. گذشته از ماجرای خلع مقتدر در سال ۲۹۶ ه‍.ق که مونس در کنار وی باقی ماند، در سال ۳۱۷ ه‍.ق هم ناخواسته با شورشیان همراهی کرد.^۴ در این هنگام وی در جایگاه سخن‌گوی مخالفان قرار گرفت و کوشید مقتدر را به تغییر رفتار خود وادار نماید.^۵ روی هم رفته، مونس، به‌رغم مخالفت با رویه‌ی مقتدر، به شورش و برکنار ساختن وی معتقد نبود و تلاش می‌کرد امور با مصالحه و ترغیب خلیفه به دست‌کشیدن از خطاهایش، سامان پذیرد.

۱ ابن‌مسکویه، همان، ج ۵، ص ۳۱۹؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۱۹، صص ۲۶۸-۲۶۹.

۲ متز، همان، ج ۱، ص ۱۰۰. موارد فراوانی از این دست در *تجارب الامم* ابن‌مسکویه و *کامل* ابن‌اثیر آمده است. برای نمونه، نک: ابن‌اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۱۷۹؛ ابن‌مسکویه، همان، ج ۵، صص ۱۴۵ و ۲۲۰.

۳ نک: ادامه‌ی همین نوشتار.

۴ ابن‌اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۲۳۸. هنگامی که مقتدر برای بار دوم از خلافت کنار گذاشته شد، مونس در زمره‌ی شورشیان قرار داشت؛ ولی هم او مقتدر را که نزد وی نگهداری می‌شد، پناه و اجازه داد که نزد هواداران خود بازگردد. نک: ابن‌مسکویه، همان، ج ۵، ص ۲۷۲؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۱۹، صص ۲۳۳-۲۳۷.

۵ گفت‌وگوی وی با مقتدر، که ابن‌مسکویه آن را آورده است، چنین مضمونی را در بر دارد؛ نک: ابن‌مسکویه، همان، ج ۵، صص ۲۶۴-۲۶۵.

ب. وزیران

در اوایل سده چهارم هجری قمری، وزیران نیز از اقتدار همتایان خود در دوره‌ی نخست عباسی برخوردار نبودند. البته، وزیرانی چون ابن فرات و علی بن عیسی در مقام خود مردانی کاردان و توانمند بودند. اما عوامل ساختاری از جمله گسترش و پیچیده شدن دیوان‌سالاری، و استقلال نسبی نیروهای نظامی خلافت از خلیفه و وزیران، زمینه‌ساز کاهش قدرت و منزلت وزیران شد. وزیران دوره‌ی مقتدر در بیشتر موارد نمی‌توانستند یا فرصت نمی‌یافتند خلاء قدرت ناشی از ویژگی‌های شخصی وی را پر کنند. به سبب پدیدار شدن بازیگران رقیب، و همچنان که «متز» اشاره کرده است، جایگاه و شأن وزیران در این دوره رو به کاستی بود.^۱ با این همه، آنان تنها کسانی بودند که می‌توانستند دستگاه پیچیده‌ی مالی و اداری را راه‌بری نمایند و البته در روند افول اقتدار خود، گاه نقشی چون کارمندان زیرفرمان پیدا می‌کردند.

در واقع، دیوان‌سالاری پیچیده، همراه با نیرومند شدن ارکان نظامی و افزایش نفوذ و دخالت دربار و اطرافیان خلیفه، به گسیختگی قدرت دیوانیان و بیش از همه وزیران انجامید و این روند در طول خلافت مقتدر آهنگی تندتر یافت. در حالی که برجستگان دربار و نزدیکان خلیفه، و نیز فرمان‌دهان نظامی مدتی طولانی در منصب‌های خود باقی می‌ماندند، وزیران بی‌دربی تغییر می‌یافتند. نهاد وزارت در زدوبندهای سیاسی آن روز بغداد پشتوانه‌ی نیرومندی نداشت. مهم‌تر آن که این وزیران پرشمار، سیاست‌های مالی و اداری یک‌سره متفاوت و گاه متضاد با یکدیگر داشتند.

ج. سپاهیان

سرداران و سالاران سپاه به همراه سربازان زیر فرمانشان سومین کانون قدرت را تشکیل می‌دادند. پیش از این به تغییر ساختار نظامی عباسیان اشاره شد. بی‌آمدهای این تغییر عبارت بودند از: کاهش دل‌بستگی نظامیان به مصالح خلافت، تشدید انسجام و همبستگی درونی، و بی‌گیری منافع گروهی در میان آن‌ها، و افزایش تمایل ایشان برای دخالت در امور سیاسی و اداری.

۱ متز، همان، ج ۱، ص ۱۰۸. مقدار این حقوق ۵ هزار دینار و سپس ۷ هزار دینار بود (ابن‌مسکویه، همان، ج ۵، صص ۲۲۴-۲۲۸؛ متز، همان، ج ۱، ص ۱۰۸). البته پس‌گرفتن اقطاع وزیران، به درخواست علی بن عیسی و به منظور تأمین منابع مالی برای اداره‌ی حکومت انجام شد (ابن‌مسکویه، همان، ج ۵، ص ۲۲۸) و آن‌چنان که متز گمان کرده است، تنها نشان از کاهش اقتدار وزیران ندارد.

در دوره‌ی مقتدر، در سرزمین‌هایی که قدرت نظامی بغداد همچنان برقرار بود، دو سردار برجسته در فرمان‌دهی سپاهیان خلیفه نقش بسزایی داشتند. در عراق، شام، جزیره، مصر و بحرین و به طور کلی بخش‌های باختری، «مونس خادم»^۱ و در بخش‌های شرقی‌تر، شامل آذربایجان، ارمنستان، و جبال، «یوسف بن ابی‌الساج» فرمان‌دهان ارشد سپاه خلافت به شمار می‌رفتند. اهمیت و نفوذ مونس در سیاست آن عصر، همچون وفاداری وی به دستگاه خلافت، بارها بیش از یوسف بود. یوسف در نواحی زیر دست خود داعیه‌ی استقلال در سر می‌پروراند و به طور معمول بخش اندکی از خراج و مالیات آن نواحی را به بغداد می‌فرستاد.^۲ به نظر می‌رسد حکومت بغداد، به‌ویژه در سال‌های واپسین خلافت مقتدر، به‌قدری با دشواری‌های گوناگون روبه‌رو بود که حتی به فرستادن مال از سوی ابن ابی‌الساج، در برابر این که نواحی زیر فرمان او از قلمروی خلافت خارج نگردد، خوشنود بود.^۳ در سال‌های ۳۰۴ تا ۳۰۷ هجری قمری که یوسف از فرستادن خراج به بغداد خودداری ورزید و به توسعه‌طلبی خودسرانه‌ی نظامی پرداخت، تنها لشکرکشی مونس خادم بود که وی را به تسلیم وادار نمود. اما کارگزاران دیگری که جای یوسف را گرفتند، «احمد بن خلف» در ری، زنجان و قزوین، و «سبک» در آذربایجان، همچون او از فرستادن مال به بغداد خودداری نمودند. هر دوی این‌ها پس از زد و خورد‌های نظامی، بر نواحی خود چیره گشتند و چندی بعد از پذیرش حاکمیت آنان از سوی خلیفه، از پرداخت مبلغ سالیانه‌ای که متعهد بدان شده بودند، سر باز زدند.^۴ بی‌آمدهای ناگواری که ادامه‌ی این روند می‌توانست در بر داشته باشد، خلیفه را وادار نمود که در سال ۳۱۰ هجری، یوسف بن ابی‌الساج را در برابر تعهد پرداخت ۵۰۰ هزار دینار خراج ری، قزوین، زنجان، و آذربایجان، به محل حکومت پیشین خودش بازگرداند.^۵ حال آن که در زمان شورش یوسف بر ضد خلیفه، پیشنهاد وی مبنی بر دریافت حکومت ری در برابر پرداخت سالانه ۷۰۰ هزار دینار، از سوی خلیفه رد شده بود.^۶

در واقع، ابن ابی‌الساج برای خلافت عباسی به‌سان سرداری بود که در عین گرایش به سرکشی

۱ بعد از کسب پیروزی‌هایی در مصر، به سال ۳۰۶ هجری به وی لقب «مظفر» داده شد. ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۱۳۳.

۲ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۱۴۸.

۳ همان، ج ۱۹، ص ۱۹۶.

۴ همان، ج ۱۹، صص ۱۵۰-۱۵۱.

۵ همان، ج ۱۹، ص ۱۴۹.

۶ همان‌جا.

و استقلال، وجودش برای مهار فرایند شتابان تمرکززدایی در ایالات باختری ایران بایسته و ضروری بود.

ولی مونس خادم بر خلاف یوسف، در خدمت حفظ انسجام و یک پارچگی قلمروی خلافت و کارگزاران آن بود. وی در همه حال، حتی آن گاه که رهبر و نماینده‌ی شورشیان به شمار می‌رفت، مورد اعتماد خلیفه بود^۱ و هیچ گاه به طور خودخواسته بر ضد وی اقدامی نکرد. با این که مونس در شام، سوریه، مصر و دیگر بخش‌های غربی قلمروی خلافت قدرتی فراوان و گاه مطلق داشت، در صدد کسب استقلال و خودمختاری برنیامد. حتی می‌توان گفت مونس مهم‌ترین ابزار مقتدر برای سرکوب شورش‌های ضدخلافت بود. فعالیت‌های وی در جریان‌های سیاسی بغداد نیز بیشتر به منظور حفظ انسجام و یک پارچگی حکومت بود. همکاری و پیوند نزدیک وی با علی بن عیسی وزیر معروف نیز گواهی است بر انجام گرفتن این نقش مونس. خواهیم گفت که سیاست‌های اقتصادی علی بن عیسی نیز در راستای حفظ یک پارچگی و کارآمدی دولت عباسیان بود.

۳. الگوهای اصلی مدیریت اقتصادی - سیاسی

تنگناهای مالی علت بسیاری از رویدادها، دسیسه‌ها و عزل و نصب‌های سیاسی مربوط به دوره‌ی خلافت مقتدر بود. برای نشان دادن اهمیت این موضوع، مقایسه‌ی ثروت موجود در بیت‌المال خاصه در آغاز خلافت مقتدر و اواخر آن سودمند است. هنگام بر تخت نشستن وی در سال ۲۹۵ هـ.ق، پانزده میلیون دینار در بیت‌المال خاصه وجود داشت.^۲ اما در سال ۳۱۵ هـ.ق، که علی بن عیسی با آگاهی از کمبود پول،^۳ موجودی بیت‌المال خاصه را از مقتدر جویا شد، تنها ۵۰۰ هزار دینار در آن باقی مانده بود.^۴ بیت‌المال خاصه‌ی خلیفه جایی شده بود که هرگاه وزیران بیت‌المال عامه را خالی می‌یافتند، چشم امید به برداشت از آن داشتند. کاهش موجودی بی‌آمدی بود از کاهش درآمدها، و لخرجی‌های خلیفه و نزدیکان وی، اختلاس‌های کارگزاران،

۱ هنگامی که مقتدر در سال ۳۱۷ هـ.ق، برای دومین بار برکنار شد، در خانه‌ی مونس که در همان شورش دست داشت، پناه گرفت. نک: ابن مسکویه، همان، ج ۵، صص ۲۷۵-۲۷۶.

۲ عبدالرحمن بن علی بن محمد بن الجوزی أبو الفرج (ابن جوزی) (۱۳۵۸ق)، المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم، ج ۴، بیروت: دار صادر، ط. الأولى، ص ۵۳؛ ذهبی، همان، ج ۵، ص ۲۳۴.

۳ ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۲۲۶.

۴ همان، ج ۵، ص ۲۳۱؛ ابن جوزی، همان، ج ۶، ص ۲۰۹.

و شیوه‌ی مدیریت نادرست امور مالی.

در میان وزیران پرشماری که در دوره‌ی مقتدر عهده‌دار وزارت شدند، دو نفر، یعنی ابن فرات و علی بن عیسی، بیش از همه در شیوه‌ی اداره‌ی امور مالی و سیاسی تأثیرگذار بودند. هر یک از این دو وزیر، شیوه‌های متفاوتی برای انجام‌دادن وظایف خود در پیش گرفتند که بی‌آمدهای هر یک، ویران‌کننده‌ی دست‌آوردهای دیگری بود. سیاست‌های علی بن عیسی، در برگیرنده‌ی انضباط مالی و کاستن از هزینه‌های اضافی حکومت از یک سو، و کاستن از بار مالیاتی به منظور جلب اعتماد و حسن نظر عمومی و ایجاد انگیزه برای افزایش فعالیت‌های کشاورزی و تولیدی در درازمدت از سوی دیگر بود.^۱ وی بسیاری از مالیات‌های اضافی از جمله «مال‌التکمله» در فارس و مالیات تجاری «مکس» در مکه را حذف نمود.^۲ حذف و کاهش مالیات‌های اضافی سبب کاهش پانصد هزار دیناری درآمدهای دولت در دوره‌ی نخست وزارت وی گردید. با این حال، خود وی این مبلغ را در برابر ننگی که از سیمای دولت زودوده بود، ناچیز می‌دانست.^۳ همچنین، حامد بن عباس، وزیری که در زمان وزارتش علی بن عیسی اداره‌ی امور را به دست داشت،^۴ وی را تهدید کرد که نزد مقتدر فاش خواهد نمود که در سواد و اهواز و اصفهان سالیانه چهارصد هزار دینار از دست داده است؛ در حالی که خود، این کارگزاری‌ها را، چهار ساله، سالیانه به چهارصد هزار دینار بیش‌تر از مبالغ فرستادگان علی، پیمان می‌بست. «علی بن عیسی در پاسخ گفت: من بستن چنین پیمان را با تو نادرست می‌دانم زیرا روش تو در کوبیدن کشاورزان و ستم‌کاری بر مردم و خرید غوره‌خرما معروف است. پیدا است کسانی که چنین کنند یکی دو سال سود بیشتر خواهند برد،^۵ ولی سال‌های بعد خرابی جبران‌ناپذیر بار می‌آورند: برداشت کاهش می‌یابد، [و] بدبینی پدید می‌آید.»^۶ جالب آن که در این کشاکش، مقتدر هم جانب حامد بن عباس را گرفت و از علی بن عیسی خواست روش وی را به کار بندد.^۷

۱ نک: بازپرسی ابن فرات از علی بن عیسی در: ابن مسکویه، همان، ج ۵، صص ۱۶۹-۱۷۱.

۲ صابی، همان، ص ۲۱۱؛ ابن مسکویه، همان، ج ۵، صص ۸۰-۸۱.

۳ ابن مسکویه، همان، ج ۵، صص ۸۱-۸۲.

۴ صابی، همان، ص ۱۷۰.

۵ در متن ترجمه چنین آمده، اما عبارت عربی «... و من عمل بهذه السيرة فهو لا محالة يوفّر سنة أو أكثر...» است، یعنی، یکی دو سال سود بیش‌تر نخواهند برد. نک: ابوعلی ابن مسکویه رازی (۱۳۷۹ش)، تجارب‌الامم و تعاقب‌الهمم (متن عربی)، تحقیق ابوالقاسم امامی، ج ۵، تهران: انتشارات سروش، ط. الثانية، ص ۱۲۵.

۶ ابن مسکویه (۱۳۷۶ش)، همان، ج ۵، ص ۱۲۶.

۷ همان‌جا.

علی بن عیسی همچنین مزایای مالی درباریان و مقامات گوناگون، و نیز مواجب غیرقانونی سربازان و سرداران را کاهش می‌داد و یا قطع می‌نمود.^۱ از این رو، در هر بار وزارت ابن عیسی، اینان به مخالفت با او برمی‌خاستند. وی با این کارها امید داشت توده‌ی مردم به دستگاه حاکم و نظام مالیاتی آن خوشبین شوند و به فعالیت‌های مولد ثروت بپردازند. علی بن عیسی این نکته را در بازپرسی خود توسط ابن فرات به وی گوشزد نمود.^۲ وی می‌خواست کسری مالی دولت را از بین ببرد تا از دریافت پول از بیت‌المال خاصه بی‌نیاز گردد. علی بن عیسی در پاسخ ابن فرات که از کاهش درآمدهای حکومت در وزارت وی انتقاد می‌کرد، توجه او را به تراز درآمدها و هزینه‌ها جلب می‌نمود.^۳

در برابر، روش ابن فرات برای اداره‌ی امور مالی یک‌سره متفاوت با سیاست‌های علی بن عیسی بود. ابن فرات، برخلاف علی بن عیسی، افراد با نفوذ و اطرافیان خلیفه را با افزودن مزایای گوناگون مالی از خود خوشنود می‌ساخت، و هزینه‌ها را نیز با افزودن بر میزان مالیات‌ها، مصادره‌های کلان، پیش‌فروش پیمان‌های حکومتی و سفته‌های نواحی دور و نزدیک تأمین می‌کرد.^۴ مونس مخالف ابن فرات و رویه‌ی او بود و گاه نزد مقتدر مصادره‌های ابن فرات را شرح می‌داد. از همین رو، ابن فرات در وزارت سوم خود به دلیل بیم از مونس، تلاش کرد تا وی را از بغداد دور نماید.^۵ علی بن عیسی نیز ابن فرات را متهم می‌کند که با بخشش‌های پرهزینه، بیت‌المال عامه را تهی می‌کند، و برای جبران آن به بیت‌المال خاصه روی می‌آورد.^۶

در این میان، ابن فرات سهم خود از ریخت و پاش‌های دولتی را هم از یاد نمی‌برد. صولی به نقل از ابن مقله، که زمانی دبیر ابن فرات بود، باز می‌گوید که چگونه پس از ماجرای ابن معتز که دوباره با مقتدر بیعت شد، ابن فرات ۷۰۰ هزار دینار از بیت‌المال برای خود برداشت.^۷ وی

۱ ابن مسکویه، همان، ج ۵، صص ۱۴۵ و ۱۷۰.

۲ ابن مسکویه، همان، ج ۵، صص ۸۰-۸۲؛ این گفت و شنود روشن‌کننده‌ی جنبه‌هایی از روش‌های اداره‌ی مالی خلافت است. برای متن آن بجز ابن مسکویه، نیز نک: صابی (۱۹۹۰م)، همان، صص ۲۱۳-۲۱۵.

۳ ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۸۲.

۴ برای نمونه نک: صابی، همان، ص ۶۴؛ ابن فرجویه، دبیر نزدیک به ابن فرات، در سال ۳۰۴ هجری برای برکناری علی بن عیسی از وزارت و انتصاب ابن فرات، در نامه‌ای به مقتدر نوشت، هر گاه ابن فرات وزیر شود، ماهانه از محل مصادره ۴۵ هزار دینار خواهد پرداخت. علی بن عیسی بعدها این کار را متوقف نمود. نک: ابن مسکویه، همان، ج ۵، صص ۹۷-۹۹، و ۱۷۰.

۵ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، صص ۱۸۲-۱۸۳.

۶ ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۱۷۰.

۷ متز، همان، ج ۱، ص ۱۱۸. پس از برکناری ابن فرات از وزارت در بار نخست، ۱/۶ میلیون دینار از اموال وی مصادره شد. صابی، همان، ص ۲۱.

علی بن عیسی را ریشخند می‌کرد می‌خواهد با صرفه‌جویی‌های اندک، اوضاع مالی را سروسامان دهد. به نظر وی بهتر بود که به جای این کار که مایه‌ی آزار دولت‌مردان نیز هست، راه‌های کسب درآمدهای بزرگ برای بیت‌المال یافت می‌شد. البته، راه کار اصلی ابن فرات برای کسب چنین درآمدهایی عبارت بود از: افزودن بر مالیات، مصادره، و فروش پیمان‌های حکومت نواحی. این دو دیوان‌سالار برجسته‌ی عصر مقتدر بر امور دیوانی خلافت عباسی نفوذی تمام داشتند و حتی آن گاه که در منصب رسمی هم نبودند، مورد رای‌زنی قرار می‌گرفتند. ابن فرات سه بار و علی بن عیسی دو بار به وزارت رسیدند. ابن عیسی در وزارت حامد بن عباس، سلیمان بن حسن و کلواذی هم در عمل‌اداری امور را در دست داشت. وی در سال‌های پایانی خلافت مقتدر که مونس پشتیبان اصلی‌اش، نفوذی تمام بر دستگاه اداری سیاسی داشت، برجسته‌ترین فرد دیوانی به شمار می‌رفت.

این دو وزیر با توجه به سیاست‌ها و نگرش‌های مختلف، تأثیر متفاوتی بر روند اداری امور خلافت به‌جا می‌نهادند. علی بن عیسی در مواقعی که دولت با بحران اداری و مالی روبه‌رو می‌شد، روی کار می‌آمد تا آشفته‌گی اداری و دشواری مالی را سامان دهد. دل‌بستگی او به مصالح حکومت، با مونس خادم سردار بزرگ خلیفه سنجیدنی است و این دو در بیشتر مواقع به یکدیگر اعتماد و اتکا داشتند.^۱ اندکی پس از آن که حامد بن عباس به دلیل ثروت خود وزیر شد،^۲ مقتدر کارها را به علی بن عیسی سپرد. از این‌رو، برای حامد از وزارت جز نام باقی نماند.^۳ وی برای بار دوم در آغاز سال ۳۱۵ هـ.ق، به وزارت رسید تا بحرانی را که در پی وزارت ابوالقاسم خاقانی و ابوالعباس خصیبی و لشکرکشی پرهزینه و بی‌فایده‌ی یوسف بن ابی‌الساج بر ضد قرمطیان دامن‌گیر دولت شده بود، چاره کند. اما این بار اوضاع آن‌چنان آشفته، و کشمکش‌های قدرت به قدری سخت شده بود که علی بن عیسی خود را ناتوان یافت و از وزارت کناره گرفت. البته، دلیل مهم‌تری هم در کار بود: تکیه‌گاه اصلی وی، یعنی مونس خادم، برای مقابله با رومیان به شام می‌رفت.^۴ حتی پافشاری مقتدر که خود در مانده شده بود، نتوانست علی بن عیسی را به

۱ البته، در ماجرای ابن معزز، علی بن عیسی هوادار ابن معزز بود و مونس در شمار معدود وفاداران مقتدر باقی ماند. نک: ابن-مسکویه، همان، ج ۵، ص ۵۰.

۲ ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۱۱۴.

۳ همان، ج ۵، ص ۱۱۵.

۴ همان، ج ۵، ص ۲۵۹؛ محمد بن جریر طبری، [تکمله‌ی ابوعریب] (۱۳۶۱ش)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، ج ۱۶، ص ۶۹۱۷.

پذیرش وزارت و ادار سازد.^۱

دو وزیر نام برده را از نظری دیگر هم می‌توان با یکدیگر مقایسه نمود، و آن نقشی است که در حفظ تعادل در دستگاه سیاسی خلافت عباسی ایفا می‌کردند. ابن فرات از اقتدار لازم برای حفظ تعادل در نظام سیاسی بغداد برخوردار بود. وی در رأس شبکه‌ای گسترده از افراد بانفوذ و ثروت‌مند^۲ قرار داشت و قادر بود سردارانی چون مونس را مهار کند و دخالت‌های نزدیکان مقتدر را نیز محدود نماید. همچنین، دشمنان خود را به گاه ضرورت فرو می‌کوفت. در ۲۹۶ هـ.ق، سوسن حاجب را با بستن اتهام شرکت در ماجرای ابن معتمر به او، با دستان خلیفه به کام مرگ فرستاد.^۳ نابود کردن سیاهه‌ی افراد شرکت کننده در ماجرای ابن معتمر توسط وی،^۴ بیش‌تر ترفندی سیاسی بود، نه عملی اخلاق‌مدارانه. هم‌او در سال ۳۱۱ هـ.ق، توانست مقتدر را وادار نماید که مونس را به جای اقامت در بغداد، به امارت شام بفرستد، تا از وی در امان بماند.^۵ در واقع، با حضور ابن فرات در وزارت، نه سرداران و نه اطرافیان خلیفه، فرصت چندانی برای استوار کردن جایگاه خود به دست نمی‌آوردند. همین امر دلیل اصلی همکاری و اتحاد مونس با برجستگان دربار مقتدر، از جمله نصر حاجب، در سرنگون کردن و کشتن ابن فرات در سال ۳۱۲ هـ.ق، بود.^۶ در واقع، می‌توان گفت، ابن فرات عاملی بود که در روزهای آشفته‌ی خلافت در آغاز سده‌ی چهارم هجری قمری، می‌توانست تعادل میان نهادها و افراد بانفوذ را تا اندازه‌ای حفظ نماید. اما بر خلاف وی، علی بن عیسی چنین نقشی نداشت. وی برای انجام دادن وظایف خود نیاز به زمینه‌ای آماده داشت: چنین زمینه‌ای با وجود ناستواری اوضاع، جز با برخورداری از حمایتی ویژه فراهم شدنی نبود و این حمایت ویژه را نه خلیفه، بلکه مونس در اختیار ابن عیسی قرار می‌داد.

۱ ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۲۵۸.

۲ ابن فرات خود بازرگان بود و با بازرگانان بزرگ پیوندهایی استواری داشت. خاندان وی به سبب همین پیوندها و توان تأمین وجوه مالی از طریق آن، در زمان معتضد وارد سیاست شدند (صابی، همان، صص ۱۲-۱۳). همواره اموال بسیاری از وی نزد بازرگانان به امانت بود (ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۹۹). در ماجرای ابن معتمر نیز وی نزد یکی از همین بازرگانان پنهان شد (صابی، همان، ص ۲۳).

۳ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۸۵؛ ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۵۹؛ ابن عمرانی، سوسن را در شمار وفاداران به مقتدر نام برده است. نک: محمد بن علی بن محمد (ابن العمرانی) (۱۴۲۱ق/۲۰۰۱م)، *الإنباء فی تاریخ الخلفاء*، تحقیق قاسم السامرائی، القاهرة: دارالآفاق العربیه، ط الأولى، ص ۱۵۴.

۴ ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۶۲؛ ابن طقطقی، همان، ص ۳۶۴.

۵ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، صص ۱۸۲-۱۸۳.

۶ همان، ج ۱۹، صص ۱۸۸-۱۸۹.

۴. تشدید بحران، بر هم خوردن تعادل در نظام حکومتی، و برآمدن نظامی‌پیشگان

با کشته شدن ابن‌فرات در سال ۳۱۲ ه‍.ق، و از بین رفتن نقش وی به سان عامل حفظ تعادل، کشاکش میان دیوانیان، اطرافیان خلیفه، و سپاهیان بر سر به‌دست‌آوردن موقعیت برتر، شدتی روزافزون پیدا کرد. در این میان نهاد وزارت جایگاهی بود که بیش‌تر این کشاکش‌ها پیرامون و بر سر آن در می‌گرفت.

این رقابت سرانجام به برتری اقتدار عریان فرمان‌دهان نظامی و در رأس آن‌ها مونس منتهی شد. نفوذ مونس در سال‌های پایانی خلافت مقتدر بسیار بیش‌تر از سال‌های نخست آن شده بود؛ چنان که در غالب موارد خلیفه برای انتخاب وزیر ناگزیر از رای‌زنی با او بود. هنگامی که مقتدر در سال ۳۱۸ ه‍.ق، بر خلاف صواب‌دید مونس، حسین‌بن‌قاسم را به وزارت برگزید، این امر بر مونس گران آمد و عاقبت خلیفه ناچار شد سلیمان‌بن‌حسن را به وزارت بگمارد.^۱ در واقع، مونس در عزل و نصب وزیران شریک خلیفه بود. وی بر رفتار این وزیران نیز نفوذی تمام داشت و آن‌ها در مواردی ناگزیر از انجام کارهای دلخواه مونس بودند. از جمله ابوالقاسم کلوازی که با فشار مونس وزیر شده بود، افراد مورد نظر وی را به برخی منصب‌ها گماشت و همان‌ها درآمد خود را به وزیر نمی‌پرداختند.^۲ همین امر سبب کاهش درآمدهای دولت گردید و کلوازی ناگزیر شد به دریافت وام و مصادره‌ی اموال اتکا نماید.^۳ از آن سو، حسین‌بن‌قاسم که وابسته به گروه مخالف مونس بود، در آغاز وزارت خود شرط کرد که علی‌بن‌عیسی در کارهای وی دخالت نکند.^۴ دیگر، سپری شده بود روزگاری که وزیری مانند ابن‌فرات بتواند محل خدمت شخصی چون مونس را تعیین نماید. مونس حتی اختیار آن را داشت که محل تأمین بودجه‌ی سپاهیان خود را، برابر شش‌صد هزار دینار در سال، مشخص کند؛^۵ و سرانجام هم او بود که پس از کشته شدن مقتدر و خلافت «اتقاهربالله»، ابوعلی مقله را به وزارت او برگزید.^۶

رویدادهای سال‌های ۳۱۳ ه‍.جری قمری و ۳۱۴ ه‍.ق، ضربه‌ی بزرگی به خزانه‌ی دولت وارد

۱ ابن‌مسکویه، همان، ج ۵، صص ۲۸۴-۲۸۵.

۲ همان، ج ۵، ص ۲۹۴.

۳ همان، ج ۵، صص ۲۹۴-۲۹۵.

۴ همان، ج ۵، ص ۳۰۲.

۵ ابن‌مسکویه، همان، ج ۵، ص ۲۲۶؛ ابوعریب بودجه‌ی سواران را ماهانه پانصد هزار دینار، و بودجه‌ی پیادگان مصافی را

۱۲۰ هزار دینار ماهانه نوشته است که درست‌تر می‌نماید. نک: طبری [تکمله‌ی ابوعریب]، همان، ج ۱۶، ص ۶۹۲۸.

۶ ابن‌مسکویه، همان، ج ۵، ص ۲۶۹.

آورد. این رخداد پی‌آمد بالا گرفتن تهدید قرمطیان در عراق بود. یوسف بن ابی الساج که حکومت نواحی باختری ایران را در دست داشت، به فرمان وزیر ابو عبدالله خصیبی برای رویارویی با قرمطیان به عراق فراخوانده شد. وزیر، خراج شماری از شهرهای غربی ایران را بی آن که بر آنها حسابرسی بگمارد، ویژه‌ی تأمین هزینه‌های سپاه وی کرد.^۱ این وزیر امور دولت را پریشان نمود و حتی از عهده‌ی دریافت مالیات نواحی‌ای از جمله عراق و فارس نیز بر نمی‌آمد.^۲

مقتدر، پس از کنار نهادن خصیبی، دست به دامن علی بن عیسی شد. علی بن عیسی، در آغاز سال ۳۱۵ هج، دوباره وزارت را به دست گرفت، آشفستگی در اداره‌ی امور بیداد می‌کرد و دسته‌های سپاهی پی‌درپی برای دریافت حقوق دست به شورش می‌زدند؛ حال آن که در بیت‌المال خاصه تنها ۵۰۰ هزار دینار بر جای مانده بود.^۳ سال‌های باقی‌مانده از خلافت مقتدر شاهد شورش‌های پی‌درپی نظامیان برای افزایش حقوق و در پی آن افزایش هزینه‌ها، و از سوی دیگر، اتکای بیش از اندازه‌ی وزیران بر مصادره‌ی اموال، فروش املاک دولتی به بهای ناچیز،^۴ و دریافت وام از ثروت‌مندانی چون «ابن قرابه»^۵ برای اداره‌ی امور مملکتی بود. افزایش هزینه‌ها، پس از شورش ناکام برضد مقتدر و بازگشت وی به تخت خلافت در سال ۳۱۷ هج کم‌رشدکن شد. پس از بیعت با مقتدر، دیناری بر هر دینار حقوق نظامیان افزوده شد.^۶ بودجه‌ی سالانه‌ی پیادگان «مصافی» که در ۳۱۵ هج، هشتاد هزار دینار بود،^۷ در سال ۳۱۸ هج، به ۱۳۰ هزار دینار رسید.^۸ ضربه‌ی بزرگ دیگر بر موجودی بیت‌المال هنگامی وارد شد که کارگزاران فارس و کرمان از فرستادن مالیات به بغداد خودداری کردند.^۹

از لحاظ سیاسی، سال‌های پس از سال ۳۱۵ هج، را می‌توان با کشاکش بین دو جبهه‌ی مخالف و همکار مونس خادم یا مظفر مشخص نمود. بهانه‌ی این اختلاف، فساد اطرافیان مقتدر

۱ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، صص ۱۹۹-۲۰۰.

۲ همان، ج ۱۹، ص ۱۹۹؛ نیز نک: تصویر سه در همین نوشتار.

۳ ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۲۵۸.

۴ این کار، به‌ویژه پس از بازگشت مقتدر به خلافت در ۳۱۷ هج و هنگامی که ابوعلی بن مقله وزیر بود، شدت گرفت (همان، ج ۵، صص ۲۷۷-۲۷۸). همچنین، هنگام وزارت ابو جعفر فضل بن فرات در واپسین ماه‌های خلافت مقتدر نیز این وضع

ادامه داشت (همان، ج ۵، ص ۳۲۷).

۵ ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۲۹۵.

۶ همان، ج ۵، ص ۲۵۶.

۷ ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۲۲۶.

۸ همان، ج ۵، صص ۲۲۶ و ۳۸۳.

۹ همان، ج ۵، ص ۲۹۲.

و بر باد دادن ثروت‌های حکومت به دست وی و نزدیکانش بود. اما ریشه‌ی بنیادین آن بحران مالی، ناکارآمدی نظام اداری حکومت و برهم خوردن تعادل بین کانون‌های قدرت سیاسی بود. دود تنگناهای مالی، بیش از همه به چشم سربازانی می‌رفت که مونس بر نیرومندترین گروه آنان فرمان‌دهی داشت. دیگر دولت‌مردان با نفوذ به یکی از این دو جبهه نزدیک شده بودند. مونس در ماجرای برکناری مقتدر در سال ۳۱۷ ه‍.ق، خواسته‌های سپاه را جلوگیری از هدر رفتن دارایی‌ها به دست خدمت‌گزاران و زنان، محدود نمودن دخالت آنان در سیاست، دور کردن آنان از «دارالسلطان» و نیز مشارکت خود در امور سیاسی، بیان کرده بود.^۱

ابوعلی بن مقله، ابوالقاسم کلوازی و مهم‌تر از همه علی بن عیسی، کسانی بودند که همکار و همراه مونس به شمار می‌رفتند. نازوک (شرطه‌ی بغداد) و ابوالهیجا بن حمدان (فرمان‌دار جبال) تندروهای مخالف مقتدر بودند که شورش سال ۳۱۷ ه‍.ق، برضد وی به راه انداختند و مونس را هم وادار به شرکت در آن نمودند.^۲ هر دو نیز در جریان بازگشت مقتدر کشته شدند.^۳ در سوی دیگر، هارون بن غریب دایی‌زاده‌ی خلیفه، ابونصر حاجب، یاقوت حاجب، محمد بن یاقوت شرطه‌ی بغداد و حسین بن قاسم بن عبیدالله، مخالفان سرشناس مونس بودند.^۴ این جبهه‌گیری را می‌توان صف‌بندی اطرافیان خلیفه در برابر اتحاد دیوانیان و نظامی‌پیشگان ناخرسند از فساد و ناکارآمدی حکومت هم دانست. در این میان، مقتدر به صرفه‌جویی‌های وزیرانی چون علی بن عیسی و کلوازی تن نمی‌داد، اما در برابر وعده‌های دور و دراز حسین بن قاسم، وزارت را واگذار می‌کرد. علی بن عیسی (وزارت دومش: محرم سال ۳۱۵ تا ربیع‌الاول سال ۳۱۶ ه‍.ق) در برابر بحران مالی دولت، کارگزاران شایسته را با حقوق ده ماه، و چاپارها و خبرگزاران را با حقوق هشت ماه در سال به کار گماشت و حقوق کارمندان دولتی را نیز کاهش داد؛^۵ همچنین، برای رویارویی با قرمطیان و نگاهبانی از راه‌های مکه، به جای سپاهیان پرهزینه‌ی یوسف بن ابی‌الساج، از جنگاوران قبیله‌های بنی‌شیبان و بنی‌اسد استفاده نمود؛^۶ و از درآمد اقطاع‌های وزیران

۱ همان، ج ۵، صص ۲۶۴-۲۶۵؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۲۳۲.

۲ ابن‌مسکویه، همان، ج ۵، ص ۲۶۸؛ طبری [تکمله‌ی ابوعریب]، همان، ج ۱۶، ص ۶۹۲۷.

۳ ابن‌اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۲۳۵.

۴ یکی از دلایل کناره‌گیری علی بن عیسی از وزارت این بود که نصرحاجب از دوستی میان وی و مونس آگاهی داشت (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶ش، ج ۵، ص ۲۵۸). نیز برای مخالفت مونس با وزارت یافتن حسین بن قاسم، بنگرید به: همان، ج ۵، ص ۲۸۵.

۵ همان، ج ۵، ص ۲۲۰؛ صابی، همان، صص ۲۲۹-۲۳۰.

۶ صولی، همان، ۲۷۵؛ طبری [تکمله‌ی ابوعریب]، همان، ج ۱۶، صص ۶۹۱۵-۶۹۱۶.

که به ۱۷۰ هزار دینار در سال می‌رسید و حتی از حقوق ماهیانه‌ی خود، چشم پوشید.^۱ به‌علاوه، برای نظارت بیشتر بر امور، دستور داد حساب دفترهای مالی را به جای هر ماه، به صورت هفتگی آماده کنند و به دیوان بفرستند.^۲

کلوازی هم، پیش از وزارت یافتن خود، برنامه‌ای به خلیفه داد که در آن، صورت صرفه-جویی‌ها درج گشته و تراز منفی ۷۰۰ هزار دیناری مشخص شده بود، تا از بیت‌المال خاصی خلیفه جبران می‌گردید.^۳ اما مقتدر وزارت وی را رد کرد و ترجیح داد مقام مذکور را به حسین بن قاسم واگذارد، زیرا که افزون بر تأمین هزینه‌های حکومت، تعهد پرداخت یک میلیون دینار به بیت‌المال خاصه را هم سپرده بود.^۴ با این حال، نه تنها وعده‌های وی جامه‌ی عمل به خود نپوشید، بلکه ناچار شد برای پوشاندن تباهی اوضاع، ترازنامه‌ی دروغین به خلیفه ارائه کند.^۵ گذشته از آن، وی ۵۰۰ هزار دینار از املاک حکومت را فروخته و بخش بزرگی از مالیات سال بعد را نیز از پیش ستانده بود.^۶

خزانه‌ی حکومت در زمان فضل بن جعفر بن فرات، واپسین وزیر مقتدر، به قدری خالی شده بود که وی ناگزیر به حراج املاک حکومت دست یازید.^۷ پیش از آن، مقتدر برای تأمین هزینه‌های بیعت پس از برکناری موقت خود، در سال ۳۱۷ هـ.ق، ناگزیر به فروش املاک حکومتی شده بود.^۸ ابن مسکویه به نقل از ثابت بن سنان شرح می‌دهد که در آن زمان چگونه وزیر و دفترداران دولتی، اسناد مربوط به انبوه زمین‌های فروخته شده را امضا می‌کردند.^۹ در سطح رویدادها و کنش‌ها، بی‌ثباتی دستگاه خلافت در این زمان پی‌آمد تشدید بحران مالی، ناکارآمدی و منفعت‌طلبی بیشتر وزیران، عدم اقتدار شخصی خلیفه، و سرانجام، نفوذ روزافزون نظامی-پیشگان بود.

۱ ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۲۲۸.

۲ همان، ج ۵، صص ۲۱۹-۲۲۰؛ محمد کاظم مکی، همان، ص ۲۱۱.

۳ ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۳۰۰.

۴ همان، ج ۵، ص ۳۰۰.

۵ همان، ج ۵، ص ۳۱۰؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۲۶۶.

۶ ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۳۰۹.

۷ همان، ج ۵، ص ۳۲۷.

۸ طبری [تکمله‌ی ابوعریب]، ج ۱۶، ص ۶۹۳۱.

۹ ابن مسکویه، همان، ج ۵، ص ۲۷۹.

نتیجه

با توجه به آنچه در این نوشتار آمد، می‌توان چنین استنتاج نمود که سقوط نظام سیاسی عباسیان در سده‌ی چهارم هجری قمری بی‌آمد فرجامین سه ساحت از عوامل تاریخی بود که تأثیر مشترک آن‌ها نخست منجر به برهم خوردن تعادل نظام خلافت و چیرگی نظامی‌پیشگان بر آن در دوره‌ی مقتدر گردید. روند سقوط با تصرف بغداد به دست بوییان در سال ۳۳۴ هـ.ق، که از خلافت جز نامی باقی نگذاشت، به نهایت رسید.

کاهش درآمدهای دولت (ناشی از ایجاد امارت‌های مستقل و نیمه‌مستقل، و نیز افت بازدهی کشاورزی عراق)، در کنار تغییرات ساختار اداری و نظامی، دو علت اصلی و موازی‌ای بودند که موجب پیدایش وضعیت نامتعادل در نظام عباسیان شدند. این دو عامل کلان، دولت عباسیان را با چالش‌های بزرگی، چون اعمال راه‌کارهای نامرسوم و مخرب به‌منظور جبران تراز مالی منفی (به صورت مصادره)، ناتوانی در مهار نمودن بخش‌های نظامی، و ناکارآمدی در اداره‌ی گسترده‌ی خلافت، روبه‌رو ساختند. سرانجام، با بروز وضعیت نامتعادل و آشفتنه در روابط میان نهادهای اصلی دستگاه خلافت، چیرگی خودکامی نظامی‌پیشگان بر آن در واپسین سال‌های خلافت مقتدر قطعی شد. در دوره‌ی پسین، ایجاد نهاد «امیرالمرای» که به منظور درآمیختن وظایف دیوانی و نظامی - با پذیرش رسمی برتری عامل دوم - ایجاد شد، همراه با حذف بیت‌المال،^۱ مرحله‌ی نهایی نظامی شدن دستگاه خلافت در آستانه‌ی سقوط آن بود.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱ش)، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه‌ی ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه‌ی مطبوعاتی علمی.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد بن الجوزی أبو الفرج (۱۳۵۸ق)، المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم، بیروت: دارصادر، ط. الأولى.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۶۰ش)، تاریخ فخری، ترجمه‌ی محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۲.
- ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷ق/۱۹۸۶م)، البدایه و النهایه، بیروت: دارالفکر.
- ابن العمرانی، محمد بن علی بن محمد (۱۴۲۱ق/۲۰۰۱م)، الإنباء فی تاریخ الخلفاء، تحقیق قاسم السامرائی،

۱ محمد کاظم مکی، همان، صص ۲۰۷-۲۰۸.

- القاهره: دارالآفاق - العربيه، ط. الأولى.
- ابن مسكويه رازی، ابوعلی (۱۳۷۶ش)، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۵ و ۶، تهران: انتشارات توس.
- ——— (۱۳۷۹ش)، تجارب الامم و تعاقب الهمم، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: انتشارات سروش، ط. الثانيه.
- اسکیدمور، ویلیام (۱۳۸۵ش)، تفکر نظری در جامعه شناسی، ترجمه علی محمد حاضری و دیگران، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- جانسون، چالمرز (۱۳۶۳ش)، تحول انقلابی (بررسی نظری پدیده انقلاب)، حمید الیاسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چ ۱.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ط. الثانيه.
- الریس، ضیاء الدین (۱۳۷۳ش)، خراج و نظام های مالی دولت های اسلامی، ترجمه فتحعلی اکبری، اصفهان: دانشگاه اصفهان، چ ۱.
- صابی، ابن حسن الهلال بن المحسن (۱۹۹۰م)، الوزراء او تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء، مراجعه و تقدیم حسن الزین، بیروت: دارالفکر الحدیث.
- صولی، ابوبکر محمد بن یحیی (۱۹۹۹م)، قسم من اخبار المقتدر بالله العباسی من کتاب الاوراق، تحقیق خلف رشید نعمان، بغداد: دارالشؤون الثقافیه العامه، ط. الاولى.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۱ش)، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر.
- طقوش، محمد سهیل (۱۳۸۳ش)، دولت عباسیان، ترجمه حجت الله جودکی، قم: انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- قدامه بن جعفر (۱۳۷۰ش)، کتاب الخراج، ترجمه و تحقیق حسین قره چانلو، تهران: نشر البرز، چ ۱.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن (۱۳۶۱ش)، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، تحقیق سید جلال الدین تهرانی، تهران: انتشارات توس.
- متز، آدام (۱۳۶۴ش)، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۴ش)، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۵.
- مکی، محمد کاظم (۱۳۸۳ش)، تمدن اسلامی در عصر عباسی، ترجمه محمد سپهری، تهران: انتشارات سمت، چ ۱.
- نادری، نادر (۱۳۸۴ش)، برآمدن عباسیان، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: انتشارات سخن، چ ۱.